

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنر مردن

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

هنر مردن / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب المیزان، ۱۳۸۹،

80 ص ۲۱*۱۲ س م.

ISBN: 978-964-2609-29-1

ص. [۷۷]-۷۸. ، همچنین به صورت زیرنویس.

۱- مرگ - - جنبه های مذهبی - - اسلام. ۲- مرگ - - جنبه

های قرآنی.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲/۲۲/ط ۲۵ هـ ۱۳۸۹

۲۰۷۷۰۶۶

کتابخانه ملی ایران

هنر مردن

اصغر طاهرزاده

تاریخ انتشار: ۱۳۸۹

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

ناشر: لب المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

چاپ: پردیس/معنوی

لیتوگرافی: شکيبا

صحافی: دی

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴ - ۰۳۱۱

۲- دفتر انتشارات لب المیزان همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

فهرست مطالب

۷	مقدمه ناشر
۱۱	رهایی از چنگال نفس اماره
۱۶	حاکمیت بر مرگ و زندگی
۲۰	مسجد مهمان کُش
۲۷	ولی بالآخره چه؟!
۳۱	ملاک اُنس با حقیقت
۳۴	مرگ؛ ادامه ی زیباتری از زندگی
۳۶	معنی واقعی بصیرت
۳۸	تمدن غربی و غفلت از مرگ
۴۰	سخت کردن زندگی و مرگ
۴۲	آفات رفاه افراطی
۵۰	چهره ی شفابخشی مرگ
۵۶	جایگاه دنیا در آبادانی قیامت
۵۸	وقتی زندگی می میرد
۶۴	مرگ آزاردهنده
۶۷	تنها موجودِ مرگ اندیش
۷۱	زیرک ترین مردم
۷۵	برکات یاد معاد

علت سخت شدن مرگ

۷۷

مقدمه ناشر

باسمه تعالی

۱- هنر مردان خدا همان هنر «خوب مردن» است، زیرا تا انسان «مرگ» را درست نشناسد آن همه زیبایی در زندگی خود خلق نمی نماید، همچنان که زشتکاران ابتدا «خوب مُردن» را فراموش کردند که این همه زشت زندگی کردند.

۲- «خوب مُردن» به آن معنی است که انسان زندگی خود را تا گستره ی ابدیت تعریف کند و گرفتار محدوده ی دنیا نشود، وگرنه آن هایی که در زندگی محدود دنیا نشستند و آن ها که دویدند، هر دو بی بهره ماندند.

۳- «هنر مُردن» به این معنی است که خواستن ها مافوق خواستن های دنیایی شود و افق نگاه از دیواره های زندگی محدود دنیا فراتر رود تا در حرکتی آرام و با وقار به سوی عالمی ماورای زمان و مکان سیر کنیم و خود را در چنین شرایطی ببینیم.

۴- کتاب «هنر مردن» حاصل سخنرانی استاد طاهرزاده است تا به ما گوشزد کند چگونه غرب زدگی، «مرگ» را به صورت کابوس در مقابل بشر قرار داده و انسان را به بدترین نوعِ مُردن گرفتار نموده، زیرا وقتی «مرگ» فراموش شد، نفسِ اماره چنگال های خود را تا عمیق ترین ابعاد انسان فرو می کند تا زندگی او را به مرگی سیاه بدل نماید.

۵- از آن جایی که بحث «هنر مردن» نکات ظریفی در برداشت که می تواند در بهترین انتخاب ها به عزیزان مدد رساند آن را خدمت عزیزان تقدیم می کنیم، به امید آن که همه بتوانند ماورای مرگ و زندگی، در افقی بالاتر، با حقایق عالم وجود مأنوس گردند.

گروه فرهنگی المیزان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
أَوْلِيَاءَ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن
كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید اگر پندارید که شما دوستان خدايید،
نه مردم دیگر پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.
انبیاء (علیهم السلام) در مورد مرگ به عنوان ظهور مرحله
ای از مراحل سیر انسان، نکات بسیار روشنی را به بشریت
عرضه داشته‌اند که اگر وحی الهی توسط انبیاء در صحنه‌ی
فرهنگ بشر ظهور نمی‌کرد، هرگز بشر امکان دستیابی به آن
حقایق را نداشت.

به طور کلی احساس فناپذیر بودن انسان چیزی است که
همواره در فرهنگ بشری مطرح بوده و عموماً کسی نسبت به

آن مناقشه ای جدّی ندارد، هر کس با اندک تأملی متوجه می شود بدنش در حقیقتِ وی دخالت ندارد و بی بدن هم می تواند خود را ادراک کند و لذا به راحتی می توان نتیجه گرفت آنچه زوال می یابد بدن انسان است و نه نفس و روح او.

عمده ی هنر بشر به تحلیل درست داشتن نسبت به دو منزل قبل و بعد از مرگ است، به این معنی که در زندگی زمینی که انسان ابتدای زندگی ابدی خود را شروع می کند و سپس آن را فرو می گذارد و با حیات قیامتی روبه رو می شود، چگونه خود و زندگی را تعریف و تحلیل کند که در حیات ابدی با یک «خود» بی توشه و بی محتوا روبه رو نگردد؟

انسان در سیر حیات زمینی، پس از شیرخوارگی، ابتدا کودکی را فرو می گذارد و به مرحله ی جوانی می رسد و در مراحل کودکی و سیر از آن، با جوانی روبه رو می شود و در مرحله ی جوانی، منزل جوانی را می چشد و از احوالات جوانی برخوردار می شود، ولی مغلوب جوانی نمی گردد که دیگر نتواند از آن خارج شود. باز در انتهای دوره ی جوانی، میان سالی را می چشد و باز از آن می گذرد و مغلوب آن نیز

نمی شود و سپس پیری را می چشد و چون از آن گذشت، مرگ را می چشد و از آن نیز می گذرد و همچنان ادامه می یابد. به همین جهت قرآن می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛^۲ هرکس مرگ را می چشد و مسلّم از آن می گذرد و در نهایت با حیاتی روبه رو می شود که دیگر مرگ ندارد که در وصف آن فرمود: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛^۳ هر آینه برای کلّ نظام آخرت، حیات است.

رهایی از چنگال نفس اماره

آنچه قابل توجه است این که انسان بتواند خود را مافوق زندگی دنیایی و مرگ تحلیل کند. اگر بتواند ابدی بودن خود را درست تحلیل کند و اگر معنی خود را در ابدیت درست ارزیابی کند، آن وقت دیگر در چنگال نفس اماره ی خود به بازی گرفته نمی شود که افق زندگی او را در محدوده ی دنیا متوقف نماید.

۲ - سوره ی انبیاء، آیه ی ۳۵.

۳ - سوره ی عنکبوت، آیه ی ۶۴.

جناب صدرالمتألهین «رحمة الله علیه» نکته ی خوبی را به ما آموخته که می فرماید: «الْأَنفُسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ»؛^۴ یعنی نفس انسانی بستر حدوثش جسم است ولی بقائش روحانی است و برای ادامه ی وجود خود به جسم اولیه اش بستگی ندارد. به این معنی که نفسِ انسان از رحم مادرش شروع می شود ولی تا ابد می ماند و هرگز نمی میرد، بلکه می بیند که می میرد، همچنان که در یک حادثه ای می نگرد که دستش کنده شد بدون آن که خودش نابود شود، وقتی هم بدن او از او جدا می شود می بیند که بدنش از او جدا شد و دیگر نمی تواند آن را تدبیر کند.^۵

۴ - اسفار اربعه، ج ۹، ص ۸۵.

۵ - این که جناب صدرالمتألهین «رحمة الله علیه» می فرمایند: «نفس جسمانیة الحدوث» است به این معنی نیست که علت حقیقی نفسِ انسان جسم او باشد، بلکه به این معنی است که جسم انسان علت مُعَدَّة و آماده کننده ی شرایط است تا خداوند روح یا نفس را در آن جسم خاص نازل فرماید، و مطابق و مناسب آن جسم خاص، روح در آن دمیده شود و در آن حال نفسِ خاصِ جزئی شکل گیرد که قبل از آن به صورت کلی موجود بود و دارای تشخّص خاص نبود مگر در علم خدا.

نکته ی بسیار دقیق و عمیقی که بنا است بر روی آن تأمل کنیم این است که خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛^۶ ای یهودیانی که گمان می کنید که فقط شما اولیاء الهی هستید، اگر راست می گوئید تمنّای مرگ کنید. یعنی انسان برای ارزیابی صحیح خود باید ببیند مرگ پذیر است یا مرگ گریز. می فرماید: همه ی شما دینداران ادعا دارید که می خواهید خدادوست باشید و متوجه هستید ارزش هر انسانی به دنیادوستی و شهوت دوستی نیست و هیچ عاقلی چیز باقی و کامل را که خدا باشد رها نمی کند و دنیای ناقص و گذرا را بگیرد، ولی شاهد صدق ادعای خدادوستی، «مرگ پذیری» است و نه «مرگ گریزی».

در آیه ی مورد بحث خطاب به یهودیان که مدعی هستند خداوند عنایت خاصی به آن ها دارد و خود را امت برگزیده می پندارند می فرماید: اثبات صحت این ادعا در نشان دادن پذیرش مرگ در کلّ فرهنگ حیات دنیایی شما روشن می شود. و به ما هم تذکر می دهد که اگر ملاحظه کردید تمدنی و

فرهنگی همه ی همتش را در فرار از مرگ قرار داده بدانید این فرهنگ و تمدن رو به سوی خدا ندارد و دل در گرو خدا نبسته است. به عبارت دیگر هدف حیات خود را که قرب به خداست، گم کرده است. و از آن جایی که خداوند به عنوان کمال مطلق، هدف جان هر انسانی باید باشد و مرگ، گذرگاه برگشت به خدا است، هرکس مرگ گریز است کلّ زندگی اش به سوی هدفی پوچ در حرکت است و این فرد و یا این تمدن با روحیه ی مرگ گریزی که دارد، به محتوا و نتیجه ای متعالی نخواهد رسید.

ملاحظه می فرمائید که با غفلت از تحلیل درستِ مرگ فقط مشکل فکری و نظری حاصل نمی شود، بلکه مشکل عملی پیش خواهد آمد و نوع زندگی در همه ی ابعادش تغییر می کند و نفس اماره به جای عقل و قلب، میدان دارِ زندگی و انتخاب های انسان ها می شود و گرایش های پست و حقیر به جای گرایش های اصیل انسانی می نشیند و گرایش های پست و انتخاب های وهمی برای انسان به صورتی اصیل جلوه می کند.

تأکید ما در این بحث آن است که مسئله ی توجه به مرگ را که در فرهنگ انبیاء(علیهم السلام) بر آن تأکید و اصرار می شود، موضوع ساده و یک نکته ی اخلاقی محدود تلقی نکنیم وگرنه از گرایش های مهم و انتخاب های بسیار اساسی محروم می شویم. زیرا صحیح و غلط بودن همه ی گزینش های انسان در گرو درست موضع گیری کردن نسبت به جایگاه مرگ در زندگی است. وقتی مرگ همواره در منظر انسان باشد و زندگی را با وسعتی بیشتر از آنچه در ابتدای امر می یابد ببیند، نفس اماره ی او تمام زندگی او را اشغال نمی کند و چون انسان به عنوان موجود ذی شعوری دارای قدرت انتخاب است انتخاب های بزرگ را وقتی انجام می دهد که نفس اماره اش در نهایتِ حقارت باشد.

وقتی انسان هنوز زندگی دنیایی و مرگ را در مقابل هم قرار داده است رقابت میان فطرت و نفس اماره در زندگی به میان می آید و در این حال همواره انسان در چنگال نفس اماره گرفتار خواهد شد و نمی تواند انتخاب های بزرگ انسانی که مطابق وسعت ابدیت است داشته باشد. زیرا دروازه ی مرگ، دهانِ باز خود را نشانش می دهد و او را به عقب می

راند تا به حقیقتی ماوراء محدوده ی زمین و زمان نیندیشد. در این حال هنر خوب زندگی کردن را از دست خواهد داد، چون هنر خوب مردن را از دست داده است، زیرا جایگاه مرگ در نگاه او درست تحلیل نشده و از زندگی در بیکرانه ی وجود غفلت کرده است.

حاکمیت بر مرگ و زندگی

وقتی انسان توانست ماوراء زمان و زمین و با توجه به روح بیکرانه ی خود زندگی کند عملاً به مرحله ای می رسد که مرگ و زندگی برایش مساوی خواهد بود، در آن حالت است که نفس اماره قدرت تسخیر انسان را ندارد و انسان به حیات قانع کننده ای دست می یابد که دیگر دلش گرفتار رنج مرگ نیست و به خوبی متوجه خواهد شد که مرگ و زندگی از پایه و بُن یکی هستند و اوست که در ذات خود یک حقیقت ماندنی است و در حال گذشتن از منازل متفاوت این ماندن. چنین انسانی در دنیا با نشاط کامل و در فضای حکیمانه ای زندگی می کند، همواره آماده است بدون هیچ بیمی از مرگ، با آرامش درونی، زندگی دنیایی را رها کند. چنین کسی بر مرگ

و زندگی فرمان می راند و در نتیجه هم خوب زندگی می کند
و هم خوب می میرد.

معجزه ی بزرگ انبیاء پرورش انسان هایی بود که بتوانند
زندگی خود را هم اکنون در افقی بالاتر از زندگی زمینی صعود
دهند و با زندگی در آن افق که زندگی با حقایق است دیگر
روزمهرگی ها را زندگی به حساب نیاورند، چنین انسان هایی تا
ابدیت خود اوج گرفته اند و هم اکنون در بهشت هایی زندگی
می کنند که «عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛^۷ به وسعتی که
همه ی زمین و آسمان در آن جای می گیرد، این جاست که
باید تأکید کرد، چشم بستن از مرگ، مرگ را از بین نمی برد،
بلکه سبب بد مردن خواهد شد، همچنان که سبب بد زندگی
کردن می شود.

انبیاء(علیهم السلام) آمدند تا انسان از نظارت بر مرگ
غافل نباشد و مواظب باشد تا «یاد مرگ» نمیرد. آری؛
پیامبران آمدند تا نگذارند «یاد مرگ» بمیرد، به ما تذکر دادند:
«وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِي أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»؛^۸ ای

۷ - سوره ی حدید، آیه ی ۲۱.

۸ - سوره ی منافقون، آیه ی ۱۰.

مؤمنین! قبل از آن که مرگ به سراغتان آید، از آنچه به شما رسیده انفاق کنید.

همیشه یکی از اعتراض های اهل دنیا به افراد مذهبی و در اصل به پیامبران این است که چرا با طرح کردن مرگ و توجه به مرگ، شادی امروزین ما را از ما می گیرید. به پیامبران می گفتند: ممکن است شما خودتان از زندگی همراه با یاد مرگ راضی باشید و زندگی خود را در کنار توجه به مرگ بگذرانید، ولی ما این نوع زندگی را نحس و بد می دانیم چون نمی گذارد شادمانه زندگی کنیم. به گفته ی مولوی:

قوم گفتند ار شما سَعِدِ خودیتْ

نحس مایید و ضدیت و مُرتدیت

جان ما فارغ بُد از اندیشه ها

در غم افکندید ما را و عَنا

طوطی نُقل و شکر بودیم ما

مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

به پیامبران گفتند: «مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما» بدون توجه به مرگ، خوش می گذرانیم، حال با طرح مرگ آن نوع خوش گذرانی و بی خیالی را از دست داده ایم، شما ما را

متوجه آینده ای کردید که باید دائماً امکان هر نوع عذابی را
برای خود بدهیم و ما این حرکت شما را برای زندگی خود
نحس می دانیم و آن را به فال بد می گیریم.

هر کجا اندر جهان فال بدی است

هر کجا مَسْخِی، نکالی، مأْخِذی است

در مثالِ قصه و فال شماست

در غم انگیزی شما را مشتهاست

تا شما پیام نیاورده بودید، اصلاً بشر به خوب و بد تقسیم
نشده بود، همگی کارهای همدیگر را تأیید می کردند و
دوگانگی و حق و باطل در میان نبود، و لذا کسی غمِ باطل
بودن نداشت تا احساس خطر کند.

انبیاء گفتند: فال زشت و بد

از میان جانتان دارد مدد

گر تو جایی خفته باشی با خطر

اژدها در قصد تو از سوی سر

مهربانی مر تو را آگاه کرد

که بچه زود، ارنه اژدهات خُورد

تو بگویی فال بد چون می زنی؟

فال چه؟ برجه، ببین در روشنی

انبیاء خطری را که آرام آرام تمام وجود انسان گرفتارِ کفر را فرا می گیرد گوشزد می کنند ولی انسان های گرفتارِ کفر به آن ها می گویند چرا ما را از این خطر آگاه کردید و نشاطمان را به هم زدید؟! نشاط به هم زدن یعنی چه؟! نگاه کن خودت ببین چه خطری در پیش داری. انبیاء می گویند:

از میان فال بد من خود تو را

می رهانم، می برم سوی سرا

چون نبی آگه کننده است از نهان

کو بدید آنچه ندید اهل جهان

پس توجه به مرگ یک شعور برتر می خواهد و انبیاء (علیهم السلام) که از چنین شعوری برخوردارند، از ما می خواهند چنین بصیرتی را به دست آوریم و آن را حفظ کنیم تا گرفتار آرزوهای محدود و وهمی دنیایی نگردیم.

مسجد مهمان کُش

در راستای آن که باید زندگی را ماوراء مرگ بشناسیم و از آن دیدگاه با آن برخورد کنیم، مولوی داستان مسجد مهمان کُش را در مثنوی مطرح می کند. او در این داستان بلند در راستای تحلیل صحیح از مرگ برای خوب زندگی کردن،

نکات ارزنده ای را به بشریت هدیه کرده است و کسی که دغدغه ی درست فهمیدن زندگی را دارد، می تواند از نکات این داستان استفاده های خوبی ببرد که بنده خلاصه ی آن را عرض می کنم، به امید آن که زوایای خوبی در درست زندگی کردن به ما ارائه دهد. می گوید:

یک حکایت گوش کن ای نیک پی

مسجدی بُد بر کنار شهر ری

هیچ کس در وی نخفتی شب ز بیم

که نه فرزندش شدی آن شب یتیم

هر کسی گفتی که پریانند تُتد

اندر او مهمان کشان با تیغ کُند

در مورد رمز کشته شدن مهمانان در آن مسجد شایعاتی بر

سر زبان ها بود، عده ای می گفتند: جنیان بدون آن که با تیغ

سر ببرند، آن مهمانان را می کشند.

آن دگر گفتی که سحر است و طلسم

کین رصد باشد عدو جان و خصم

و عده ای هم می گفتند: که با هنرِ سحر و جادو، جان های مهمانان گرفته می شود. بالأخره در چنین فضایی که شهرت مهمان کشی آن مسجد به همه جا رسیده بود:

تا یکی مهمان در آمد وقت شب

کو شنیده بود آن صیتِ عجب

گفت: کم گیرم سرو اشکمه ای

رفته گیر از گنج جان، یک حبه ای

عمده تفاوت در همین موضع گیری نسبت به مرگ و زندگی است که این فرد جدید نسبت به قبلی ها داشت که گفت: گیرم اصلاً این تن را نداشتیم و از گنج جان یک حبه ای کم بشود، مگر چه می شود؟ گفت:

صورت تن گو برو من کیستم

نقش، کم ناید چو من باقیستم

اگر صورتِ تن برود، جان من که یک حقیقت باقی است که نمی رود.

چون تمنّوا موت گفت: ای صادقین

صادقم، جان را بر افشانم برین

خدا فرمود: اگر در دوستی خدا صادقید، تمنای مرگ کنید،
حالا من می خواهم به جهت اثبات دوستی ام به حق، جانم را
بدهم و لذا مرا از مرگ نترسانید.

قوم گفتندش که هین این جا مَخَسَب

تا نکوبد جان ستانت همچو کسب

که غریبی و نمی دانی ز حال

کاندر این جا هر که خفت، آمد زوال

مردم آن شهر به او گفتند: این جا نخواب و گرنه مثل تفاله
کنجد که وقتی روغنش را گرفته باشند به آن «کسب» می
گویند، جانت گرفته می شود و استثناء هم ندارد. مردم آن مرد
را از مرگی می ترساندند که برای او ترس آور نبود و رمز
موفقیت آن مردِ غریب در برخورد با این مسئله ی دنیایی یعنی
مرگ، همین نوع موضع گیری خاصش بود.

گفت او: ای ناصحان! من بی ندم

از جهانِ زندگی سیر آمدم

منبلی ام، زخم جو و زخم خواه

عافیت کم جوی از منبل به راه

من مثل آن منبلی هستم که اگر هر روز چند زخم چاقو
نخورم، اصلاً راحت نیست.

مرگ شیرین گشت و قلم زین سرا

چون قفس هشتن، پریدن مرغ را

من مثل کاری که مرغ می کند و قفس را می گذارد و می
پرد، مرگ را می بینم.

آن قفس که هست عین باغ در

مرغ می بیند گلستان و شجر

مثل یک قفسی که در وسط باغی است و اطراف آن هم
مرغ ها آزاد در حال خواندن قصه و سرود آزادی خویشند.

جمع مرغان از برون گرد قفس

خوش همی خوانند ز آزادی قصص

مرغ را اندر قفس، زان سبزه زار

نه خودش مانده است، نه صبر و قرار

سر ز هر سوراخ بیرون می کند

تا بود کین بند از پا برکنند

حال اگر چنین مرگی را در چنین حالتی از قفس آزاد کنند
چه خدمتی به او کرده اند؟

چون دل و جانش چنین بیرون بود

آن قفس را درگشایی، چون بود؟

در واقع می گوید: شما نوع تحلیل تان از مرگ، غیر از
تحلیلی است که من از مرگ دارم، شما از ترس مرگ هر روز
می میرید، برعکس آن مرغ که خود را در میان قفسی می داند
که در وسط باغ است، شما مرگ را رها شدن مرغ از قفسی
می دانید که اطرافش را گربه های عربده جو احاطه کرده اند و
لذا این مرگ برایتان جانکاه است، و آرزو می کنید که نه در
یک قفس بلکه در صد قفس باشید.

نه چنان مرغ قفس در آن دهان

گرد بر گردش به حلقه گریبان

کی بود او را در این خوف و حزن

آرزوی از قفس بیرون شدن؟

او همی خواهد کزین ناخوش حصص

صد قفس باشد به گرد این قفس

وقتی انسان آزادشدن خود از قفس تن را چنین دید که با
بیرون آمدن از آن با انواع سختی ها و هلاکت ها روبه رو می
شود تمام آرزویش این است که از این دنیا بیرون نرود و هر
چه بیشتر دنیایش را محکم می کند و کلاً نوع زندگی اش،
بیشتر فرورفتن در سوراخ های دنیاست و دنیا را وطن اصلی
خود می گزیند و به آن دل می بندد.

مرغ جانش موش شد، سوراخ جو

چون شنید از گربکان او، عرجوا

گویا دارد از گربه های اطراف قفس تن می شنود که دارند
می گویند: بیا بالا تا تو را بدرانیم، بیرون رفتن از تن را این
طور می بیند.

زان سبب جانش وطن دید و قرار

اندرین سوراخ دنیا موش وار

هم در این سوراخ بنایی گرفت

در خور سوراخ، دانایی گرفت

پیشه هایی که مر او را در مزید

اندر این سوراخ کار آید گزید

جهان بینی اش در حدّ سوراخ دنیا و مطلوبش در حد
وسعت دادن به اطلاعات دنیایی گشت، همّتش در حدّ بیشتر
دانستن از دنیا شد و همه ی آن را صرف دنیا کرد و کارآیی
خود را در حدّ موفقیت در دنیا ارزیابی کرد و چون جهت جان
خود را به طرف عالم غیب نینداخت، آرام آرام راه های رهیدن
از دنیا و وصل شدن به عالم غیب نیز برایش پنهان شد.

ز آن که دل برکند از بیرون شدن

بسته شد راه رهیدن از بدن

ولی بالأخره چه؟!

عاقبت آید صباحی خشم وار

چند باشد مهلت؟ آخر شرم دار

جستن مهلت، دوا و چاره ها

که زنی بر خرّقه ی تن پاره ها

فرصتِ آماده شدن برای ابدیت را به هر چه بیشتر بر تن

وصله زدن تبدیل کردی!

عذر خود از شه بخواه ای پر حسد

پیش از آن که آنچنان روزی رسد

در حالی که وظیفه ی تو آن است که چشم خود را باز کنی
و قبل از آن که با مرگِ سختی روبه رو شوی به سوی خداوند
برگردی و استغفار کنی.

بالأخره آن مرد غریبه برای مردم آن شهر روشن کرد که
موضوع شما مرگ نیست، چراکه از مرگ، گریزی نیست،
مشکل نوع نگاهی است که به مرگ دارید. شما از نوع نگاه
خود می ترسید.

قوم گفتندش مکن جلدی برو

تا نگردد جامه و جانت گرو

در جواب مردم که به او می گفتند: این جا جای بی باکی
نیست، این جا قصه ی مرگ و زندگی است، گفت:
ای حریفان! من از آن ها نیستم

کز خیالاتی در این ره بیستم

من از آن هایی نیستم که با خیالات و وهمیات از مسیر
خود برگردم. با چنین روحیه و تحلیلی نسبت به مرگ، به قصد
خوابیدن در مسجد وارد مسجد شد.

خفت در مسجد، خود او را خواب کو؟

مرد غرقه گشته چون خسبد بجو؟

نیم شب آواز با هولی رسید
 کایم آییم بر سرت ای مستفید
 در مقابل این صداها ی ترسناک تهدیدآمیز، آن مرد:
 بر جهید و بانگ بر زد کی
 حاضرم، اینک اگر مردی بیا
 همین که خود را نباخت و جان بر کف با آن تهدید مقابله
 کرد، شرایط برایش تغییر کرد.
 در زمان بشکست ز آوازش طلسم
 زرهمی ریزید هر سو قِسمِ قِسم
 بل زر مضروبِ ضربِ ایزدی
 کو نگرده کاسد، آمد سرمدی
 وقتی تهدید مرگ را به چیزی نگرفت، پرده ها در مقابلش
 فرو ریخت و حقایق عالم و آدم برایش آشکار شد و دیگر
 روحیه ی تنگ دنیادوستی و محدود کردن خود در حدّ دنیا در
 او نماند، زرها ی بصیرت و روشنگری جان او را فراگرفت.
 آن زری که دل از او گردد غنی
 غالب آید بر قمر در روشنی
 شمع بود آن مسجد و پروانه او
 خویشتن درباخت آن پروانه جو

در واقع نظر به مرگ، نظر به روشنائی برترِ سیر حیات است تا با ابتکارِ زندگی کنی، و با شجاعت بمیری. این جاست که عرض می‌کنم تمدن غربی آنچنان مقاصد انسان را دنیایی کرده که هنر مردن از انسان گرفته شده به طوری که بیمارستان‌ها وسیله‌ی غفلت از مرگ گشته و بشر را در پای مرگ ذلیلانه به التماس واداشته‌اند، حاصل کار بیمارستان‌ها بیش از آن که درمان حقیقی باشد، تحقیر کردن انسان در مقابل مرگ است وگرنه اصل درمان با هنر مُردن تضادی ندارد. چرا باید این همه از مرگ ترسید؟ چرا باید فضای ترس از مرگ، سراسر زندگی بشر را اشغال کند؟ و از بصیرتی که می‌توان در زندگی با عبور از مرگ به دست آورد محروم شویم؟

شرایط انتخاب آزاد وقتی حاصل می‌شود که دل در اندیشه‌ی مرگ و زندگی نباشد و از طریق دینداری و از طریق ترسیمی که دین از مرگ و زندگی در اختیار انسان می‌گذارد، انسان متوجه شود مرگ و زندگی از پایه و بن یکی هستند. چنین حیاتی است که به کمک آن، انسان در دنیا با نشاط زندگی می‌کند، ولی همواره آماده است بدون هیچ بیم و هراسی با مرگ روبه‌رو شود و در سکون و آرامشی درونی،

بدون هیچ اضطرابی زندگی را رها کند. چنین کسانی بر مرگ و زندگی فرمان می رانند و این هدیه ی بزرگی است که دین به انسان ها می دهد. می فرماید: «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر در دیدن حقیقت صادقید به جای هراس از مرگ، تمنای مرگ داشته باشید.

ملاک انس با حقیقت

خداوند به پیامبر خود می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛^۹ به یهویمان بگو اگر می پندارید که فقط شما دوستان خدایید و خدا نیز شما را دوست دارد، اگر در ادعای خود صادق هستید، با حرکات و سکنات خود نشان دهید که طالب مرگ هستید در حالی که هرگز به جهت اعمالی که انجام داده اید، چنین تمنایی ندارید و خدا هم به ظالمان عالم است. خداوند در آیات فوق خطر تفکر یهودی گری را متذکر می شود که چگونه در عین رعایت آداب دین از نتایج دین که

اُنس با معنویات و عالم ابدی است محرومند. می فرماید: ای پیامبر! به این مدعیان دینداری بگو اگر شما واقعاً دیندارید و خود را جزء اولیاء الهی می دانید، باید خدا را دوست داشته باشید و اگر دوست و عاشق خدا هستید، باید دوستدار ملاقات با او باشید و ملاقات با خدا از راه مرگ تحقق کامل می یابد، پس باید مرگ را دوست داشته باشید و از آن فرار نکنید، زیرا مرگ، شرایط حضور بهتر انسان را در محضر حضرت حق فراهم می کند و انسان بدون حجاب هایی که در زندگی دنیایی گرفتار آن بود با خدا ملاقات می کند.

عالم قیامت نسبت به دنیا دارای درجه ی وجودی شدیدتری است و به همان اندازه بهتر می تواند مظهر اسماء الهی باشد. با توجه به این امر، اگر کسی طالب خدا باشد نه تنها از مرگ هراسی ندارد بلکه طالب آن است و به عنوان یک مطلوب به آن می نگرد. با تدبّر در آیه ی «فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ»؛ می فهمیم نگاه ما باید به زندگی تا کجا باشد و به واقع اگر دوستدار خدا هستیم و حقیقت را در جایی بالاتر از زندگی دنیایی جستجو می کنیم، مثل انسان منتظری که چشم او به در خانه است تا در گشوده شود و کسی که

انتظارش را می کشید ملاقات کند، باید در تمنای مرگ به سر ببریم، چون می دانیم در زیر سایه مرگ به دیدار معبود خود نایل می گردیم و لذا حرکات و سکناتمان را طوری تنظیم می کنیم که هرگز شائبه ی فرار از مرگ در آن پدیدار نگردد، بلکه برعکس علاقمندی به مرگ از آن پیدا باشد.

در ادامه ی آیه خداوند خطاب به پیامبر(صلی الله علیه و آله) می فرماید: به یهودیان بگو: شما هرگز تمنا و آرزوی مرگ ندارید، زیرا به گونه ای زندگی کرده اید که نتیجه ی آن جز گریز از مرگ نمی تواند باشد. اگر زندگی شما دینی است باید مناسبات شما طوری باشد که همت هایتان در راستای فرار از مرگ نباشد، بلکه باید در عین آن که زندگی می کنید و وظایف خود را انجام می دهید نوع رویکرد شما رویکرد کسی باشد که مرگ دوست است و مرگ را همچون کابوسی در کنار زندگی تصور نمی کند که همه ی تلاش هایش صرف نمردن باشد. می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»؛ هرگز تمنای مرگ ندارید چون اعمالتان برای هرچه بیشتر در دنیا ماندن شکل گرفته و برای ماندن بیشتر تصمیم گرفته اید. زندگی را به گونه ای تنظیم کرده اید که هرگز نمی توانید طلب

و تمنای مرگ را در آن جای دهید و هدف اصلی خود را در
ابدیتِ خود دنبال کنید.

حتماً توجه دارید که اولاً؛ مرگ دوستی و تمنای مرگ
داشتن به معنای خودکشی و یا بی مهری به زندگی نیست ثانیاً؛
مرگ دوستی و از مرگ نهراسیدن ربطی به پیر بودن یا جوان
بودن ندارد، بلکه مربوط به یک «مقام معنوی» در انسان است
که انسان در عالمی به سر می برد که نسبت به مرگ احساس
آرامش و امنیت دارد.

مرگ؛ ادامه ی زیباتری از زندگی

در قرآن کریم بیش از همه قصه ی یهود و توجه دادن به
انحرافاتشان ذکر شده است، به این معنی که برای مسلمانان
خطر فرو افتادن در آن انحرافات بسیار زیاد است، شاید بتوان
گفت بیش از هفتاد درصد سوره ی بقره یهودشناسی است.
پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیز می فرمایند: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي
كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ
حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ دَخَلَ جُرَحَ ضَبٍّ لَدَخَلْتُمُوهُ»؛^{۱۰} به زودی در

امت من واقع می شود آنچه در بنی اسرائیل واقع شد حتی اگر یکی از آن ها به سوراخ سوسماری خزیده باشد، شما نیز چنین خواهید کرد. و لذا توجه به اخلاقیات یهود، در واقع توجه به خطری است که ما را تهدید می کند، در نتیجه نیاز است که به امثال آیه ی مورد بحث بیشتر پرداخته شود.

تجربه کرده اید کسانی که در طول زندگی خود از مرگ نمی ترسیدند و نسبت به آن هراسی به دل راه نمی دادند و اساساً مرگ برایشان زندگی بود، بسیار خوب زندگی کردند. یعنی اگر کسی مرگ را خوب بفهمد، آن را ادامه ی زیباتری از زندگی می داند. این که پیامبران و ائمه (علیهم السلام) بسیار خوب زندگی کردند، چون مرگ را دشمن زندگی خود نمی دانستند بلکه آن را مسیر لقاء الهی می دیدند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در همین رابطه می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»؛ «هر که دیدار خدا را دوست دارد خدا دیدار وی را دوست دارد و هر که دیدار خدا را ناخوش دارد خدا نیز دیدار وی را ناخوش دارد».

معنی واقعی بصیرت

امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و بسیجی های تابع ایشان از مرگ نمی هراسیدند، به همین جهت خوب زندگی کردند و خوب مردند. تمام برکات زندگی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به جهت آن بود که عالم قیامت را بهتر از دنیا می دانستند و در تمام طول زندگی نظرشان به آن طرف بود و در دنیا برای ابدیت خود زندگی می کردند. آدم های افسرده ی بی نشاط عموماً کسانی اند که از مرگ خوششان نمی آید و زندگی را به وسعت ابدیت نمی بینند، اگر هم به ظاهر آرزوی مرگ می کنند، برای فرار از آن نوع زندگی است که در آن قرار دارند و می خواهند از خودشان فرار کنند، نه به خاطر شوق به مرگ. از خود فرار کردن غیر از استقبال نمودن از مرگ است.

همچنان که در روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ملاحظه فرمودید: هر اندازه که انسان مرگ و لقاء الهی را دوست داشته باشد، خدا هم ملاقات او را دوست خواهد داشت و با ورود به قیامت با چهره ی محبت آمیز خداوند روبه رو می شود و لذا به گفته ی مولوی می توان گفت:

مرگ هر کس ای پسر هم رنگ اوست

آینه صافی یقین هم‌رنگ اوست

آن که می ترسی ز مرگ اندر فرار

آن زخود ترسانی ای جان، هوش دار

پیش تُرک، آینه را خوش رنگی است

پیش زَنگی، آینه هم زنگی است

پس مرگ به خودی خود مشکل‌زا نیست، بستگی به نوع زندگی و نگاه ما به مرگ دارد و اگر یاد مرگ را در منظر خود نگهداریم به تعبیر امام صادق (علیه السلام) یاد مرگ حجاب های حرص و شهوت را پاره می‌کند و «يَحَقِّرُ الدُّنْيَا»؛^{۱۲} و دنیا را در چشم انسان حقیر می‌گرداند و معنی واقعی بصیرت همین است، و چنین انسانی در انتخاب امور زندگی بهترین نوع از انتخاب‌ها را دارد.

با توجه به آیه‌ی مورد بحث که خصوصیات اولیاء الهی را آن می‌داند که مطلوب خود را مرگ قرار داده‌اند و به ابدیت خود بیشتر نظر دارند تا به دنیا، می‌توان نتیجه گرفت که در تحلیل یک تمدن یا یک فرهنگ و یا جامعه، باید به نوع نگاه و بینش و موضع‌گیری آن تمدن نسبت به مرگ توجه داشت

تا به خوبی دریافت آیا آن تمدن یا جامعه در مسیر درستی حرکت می کند یا نه. از دیدگاه قرآن تمدنی که مرگ را به عنوان یک مرحله ی دوست داشتنی در کنار زندگی تلقی نکند، در مسیر حق حرکت نمی کند و به انتخاب های ناصحیحی دست می زند که نمونه ی بسیار روشن آن را امروز در تمدن غربی می بینیم.

قرآن می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛^{۱۳} برای آن هایی که از مسیر الهی منحرف شدند عذاب دردناکی هست، و علت این که از مسیر الهی منحرف شدند غفلت و فراموشی آن ها از مرگ و روز حساب بود.

تمدن غربی و غفلت از مرگ

در حال حاضر فرهنگ غربی به هر گونه معنویتی که او را متوجه حیات ابدی نماید، پشت کرده و لذا مرگ از منظر آن فکر و فرهنگ پنهان شده و به همان اندازه حرص به دنیا و دامن زدن به شهوات زندگی آن را اشغال کرده است. پیران را

به سرای سالمندان می فرستد و قبرستان ها را از محل سکونت مردم کیلومترها دور می کند تا به گمان خود مرگ را از زندگی خود دور کند، زیرا قبرستان ها یادآور مرگ اند و پیران دریچه های ورود به مرگ، آن ها را به آسایشگاه سالمندان می فرستند تا در واقع پیری خود را نبینند، و یا تمام عمر خود را صرف علوم پزشکی می کنند از آن جهت که لحظه ای هم شده دیرتر بمیرند، زیرا این ها نه از عالم غیب تحلیل درستی دارند و نه معنای قیامت و زندگی ابدی را می شناسند.

آری انسان باید تا مدتی که در دنیا زندگی می کند سالم زندگی کند و علم بهداشت و علم پزشکی در این راستا می توانند به انسان کمک کنند، چون نباید طبیعت و بدنی را که خدا به ما داده است خراب کنیم و در استفاده ی بهتر از آن کوتاهی نماییم. علم پزشکی به لحاظ درمان بیماری ها برای آن است که نقص عضو و یا مرگِ بی جا نصیب انسان نشود. ولی بعضی مواقع به اسم درمان، موضوعِ فرار از مرگ به میان می آید، این دیگر درمان غیر حقیقی است و لذا باید روشن شود کدام درمان، حقیقی و کدام درمان غیر حقیقی است.

آنچه امروزه در بعضی موارد به چشم می خورد آن است که کسانی به علم پزشکی به عنوان راهی برای فرار از مرگ می نگرند و این امر موجب می شود که مرگِ خود را سخت تر کنند و با روی گشاده و روانی آسوده با مرگ روبه رو نشوند.

سخت کردن زندگی و مرگ

بدن وسیله ای برای استکمال روح است. حال اگر این وسیله دیگر برای روح قابل استفاده نباشد، روح از آن منصرف می شود. این نوع انصرافِ روح از بدن به صورت «مرگ» ظاهر می شود، حال به دو شکل روح از بدن منصرف می شود و آن را ترک می کند، یکی به این صورت که روح دیگر نیاز به بدن نداشته باشد و در آن حدّ که لازم بوده از بدن خود استفاده کرده باشد، مثل پیرمرد یا پیرزنی که قلبش از کار می افتد، حال اگر قلبش را تحریک کنید و شوک دهید، کلیه اش یاری نمی کند و از کار می افتد و اگر کلیه را مدد کنید، عضو دیگری شروع به ناسازگاری می کند، چون روح یا نفسِ او به صورت تکوینی می خواهد از بدن منصرف شود و این انصراف

از یک عضوی شروع می گردد. نوع دیگر انصرافِ نفس از بدن به علت مشکلی است که برای بدن پیش می آید، مثل نقصانی که در حوادث رانندگی و یا در حوادث غیرطبیعی دیگر برای بدن انسان پیش می آید، در این حالت هم اگر بدن طوری خراب شد که برای روح قابل استفاده نبود، روح از بدن منصرف می شود.

اگر به هر دلیل روح نتوانست بر بدنِ خود نظر کند و آن را تدبیر نماید، یا به جهت نوع اول یا به جهت نوع دوم، دیگر مرگ را باید به عنوان واقعیت پذیرفت، چون موضوع انصراف روح در میان است و روح چیزی نیست که در کنترل ما و یا در کنترل پزشک باشد، در چنین حالتی نباید مرگ خود را با دستگاه هایی که در پزشکی به کار می گیرند سخت تر کنید، تا آن جا که گاهی به خاطر ترس از مرگ، همه ی زندگی را صرف رفتن از یک پزشک به پزشک دیگر نمایید. باید متوجه باشیم پناه بردن به دستگاه های فرار از مرگ، زندگی و مرگ را سخت تر می کند، ولی مرگ را نمی توان از بین برد، زیرا هدف خلقت ما در دنیا برای این نبوده که برای همیشه این بدن را داشته باشیم تا ما هدف خود را برای همیشه حفظ بدنمان

قرار دهیم. هنر آن است که بدن را به عنوان ابزاری موقت بنگریم و از موقتی بودن آن غفلت نکنیم و هر چیزی که می خواهد موقتی بودن این بدن را از ما پنهان کند، یک حيله بشناسیم، زیرا ما را از درست روبه روشن شدن با مرگ محروم می کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندشان تذکر می دهند: «يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمُوتِ لَا لِلْحَيَاةِ»^{۱۴} ای فرزندم! حقیقت این است که تو برای آخرت آفریده شده ای و نه برای دنیا و برای فنا آفریده شده ای و نه برای بقاء و برای مردن آفریده شده ای و نه برای زنده ماندن و لذا در ادامه می فرمایند: «يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ» فرزندم! بسیار به یاد مرگ باش.

آفات رفاه افراطی

رفاه افراطی موجب می شود مرگ به فراموشی کشانده شود و مردن سخت تر شود چون در آن صورت انسان با مرگ غافلگیرانه روبه رو می شود. و از آن طرف هم انکار معاد

موجب طلب رفاه افراطی می گردد و انسان را با مرگی
آزاردهنده روبه رو می کند.

در اروپا با رنسانسی که انجام گرفت به بهانه ی پشت کردن
به کلیسا با هر نوع معنویتی مخالفت شد و نظرها از عالم غیب
و قیامت به دنیا و عالم محسوسات معطوف گشت و لذا عوامل
معنوی که کنترل کننده ی امیال و شهوات افراطی هستند به
حاشیه رفت و دنیازدگی و رفاه افراطی جای آن را گرفت،
پس به این معنی می توان گفت: اروپا با پشت کردن به
شریعت، به رفاه افراطی دل بست و نتیجه ی دل بستن به رفاه
افراطی روحیه ی فرار از مرگ را به دنبال آورد. با رجوع به
کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت می توان جایگاه این نوع رفاه
و رفاه زدگی در غرب را در روی گردانی مردم اروپا از
معنویت دانست که منجر به میل شدید به رفاه گشت و معنی
زندگی در تصرف هرچه بیشتر بر طبیعت تعریف و تفسیر شد و
طوری به مردم القاء شد که هر ملتی هرچه بیشتر بر طبیعت
حاکمیت داشته باشند موفق ترند و در نتیجه فضایی به وجود
آمد که فکر کردند می توانند بر مرگ هم مسلط شوند پس

نباید به فکر مرگ باشند و هنر مردن که توسط دین، ذهن ها را رهبری می کرد به فراموشی سپرده شد.

پروتستانتیسم به اسم روشنفکری دینی جنبه های معنوی کاتولیک را به حاشیه راند و یک نوع نگاه حسی را جایگزین آن کرد تا راه را برای هرچه بیشتر مدرن شدن غرب فراهم کند و به گمان خودشان موانعی را که دین برای پیشرفت و صنعتی شدن غرب ایجاد کرده است کنار زدند و در حقیقت حرکتی جهت مقابله با دین و معنویت انجام شد با این هدف که دین برای بهتر زندگی کردن در دنیاست و نه چیز دیگر و این یکی از آثار غفلت از مرگ بود و ریشه ی ایجاد رنسانس جز همین نگاه نبود که محترمانه دین خدا به فراموشی سپرده شود و جای آن را برنامه هایی پر کند که عقل محدود انسان ها ارائه می دهد.

حضرت امام علی (علیه السلام) به فرزندشان امام حسن (علیه السلام) می فرمایند: «عَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعَمَ الْخُلُقِ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.»^{۱۵} عادت بده نفس خود را به سختی ها و چه اخلاق خوبی است، پایداری و سختی در

مسیر حق. فرار از سختی ها یعنی دل بستن به میل ها و هوس ها یکی از خصوصیات روحیه ی غیر ایمانی است و مؤمن به واقع از سختی ها فرار نمی کند، بلکه از هلاکت فرار می کند که موجب بی ثمری و پوچی است. حضرت زهرا(سلام الله علیها) علت پشت کردن به علی(علیه السلام) را رفاه زدگی می دانند و آن هایی را که جریان سقیفه را در مقابل غدیر عَلم کردند این طور معرفی می کنند که: «وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَاكِهُونَ آمِنُونَ»^{۱۶} و شما همیشه در زندگی همراه با رفاه متنعّم و خوش بودید.

با رفاه نمی توان به نتیجه رسید چراکه انسان را مشغول دنیا می کند و یاد مرگ فراموش می شود و هنر مردن که فرهنگ اصیل انسان های بزرگ و تمدن های الهی است از میان می رود و عملاً مرگ سخت می شود و به همین جهت برای راحت مردن، سختی کشیدن لازم است تا نفس تعلقش به بدن شدید نباشد.

اگر قوّه ی نامیه در بدن انسان حرکت طبیعی خود را داشته باشد، بدن در شروع پیری، یعنی از حدود چهل سالگی به بعد

۱۶ - احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۰۱.

رو به لاغری می رود و روح انسان توجهاتش را از بدن به مرتبه ی بالاتر از آن سوق می دهد و انسان کم کم میل به رفتن پیدا می کند. اما اگر جامعه ای غرق در رفاه گشت و تماماً مشغول نیازها و میل های بدن شد نفس ناطقه فرصت توجه به عالم معنا و رشد در آن عوالم را ندارد و در این حال در منظر جان انسان هیچ آثاری از عالم غیب و معنویت ظاهر نمی شود و معنی غافلگیر شدن توسط مرگ در این حالت است که انسان باید تمام خوشی ها را یک جا بگذارد و برود، پس به راحتی می توان گفت: کسی که در رفاه افراطی قرار دارد مرگ بدی در انتظار او است.

تمدن غربی براساس غفلت از مرگ و دامن زدن به رفاه هرچه بیشتر دنیایی، شکل گرفته است و به همین جهت ما باید مواظب باشیم از ابزارهای این تمدن از آن جهت که رفاه می آورد حذر کنیم و به صورت گزینشی با تکنولوژی برخورد نماییم.^{۱۷} از دنیا و وسایل آن باید در حدی که بتوانیم زندگی کنیم و به اهداف عالیه ی خود دست یابیم، استفاده نماییم ولی

۱۷ - به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی» از همین

زندگی در دنیا به معنی فرو افتادن در رفاه نیست. انسان سالمی که از پیاده روی بیزار است، باید بداند این نشانه ی شروع نوعی رفاه افراطی است که در او در حال شکل گرفتن است، که اگر مواظب نباشد این رفاه زدگی او را تا کفر جلو می برد. پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «مَا عَبْدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنْ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ»^{۱۸} خداوند به چیزی به اندازه پیاده روی به سوی مسجد الحرام عبادت نشد. درست است که در قدیم ماشین نبود، اما اسب تیزرو بود، ولی باز مردم به جهت توجه به آن روایت و روحیه ی صبر بر سختی ها، پیاده به خانه ی خدا یا زیارت ائمه (علیهم السلام) می رفتند، چون در روایت هست برای هر قدمی ثواب می نویسند. حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به هنگام دیدار از جانبازان قطع نخاعی وقتی به استقبال آن ها رفته بودند، قدم های خود را کوتاه برمی داشتند، چون می دانستند به تعداد قدم هایشان حسنه خواهند داشت. در هر حال حرف بنده این است:

حضور دل نتوان یافت در لباس حریر

پس از فتیله ی ابریشمی چراغ مساز

وقتی روشن شد با رفاه نمی توان به نتیجه رسید و رفاه، ابتدا موجب غفلت از مرگ می شود و سپس مرگ را سخت تر می کند پس برای خوب زندگی کردن و راحت مردن، باید سختی کشید، چرا که:

هر که شیرین زیست، آخر سخت مُرد

هر که اندر بند تن شد، جان نبرد

هنر خوب مردن مربوط به کسانی است که هم زندگی دنیایی را می شناسند و هم بعد از این زندگی را، و تنها ملت های خدادوست هنر خوب مردن را یافته اند.

ائمہ ی اطہار(علیہم السلام) و شیعیان واقعی آنان قهرمانان خوب زندگی کردن و خوب مردن بودند. و در همین راستا شهدای کربلا با این که حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) شب عاشورا به آن ها خبر دادند که فردا همه شهید می شویم، ماندند و به زیباترین شکل ممکن شهادت خود را مدیریت کردند و به راحتی تسلیم دشمن نشدند و در حین مبارزه با دشمن هیچ احساس ترسی در آن ها مشاهده نشد.^{۱۹}

۱۹ - حمیدین مسلم در رابطه با روحیه ی حضرت سیدالشهداء(علیه السلام)

در هنگامه ی جنگ می گوید: «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ وَ أَهْلُ

امیر المؤمنین (علیه السلام) در نامه ی ۳۱ نهج البلاغه به فرزندشان می فرماید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيَّتِ وَأَنَّ الْمُفْنَى هُوَ الْمُعِيدُ»؛ فرزندم! بدان، آن که صاحب موت است، همان صاحب حیات است و هم او که خلق کرده است می میراند و همان که فانی می کند برمی گرداند.

حضرت متذکر می شوند که مرگ در کنار حیات یک سنت جاری در نظام هستی است و نه یک امر اتفاقی که بتوان از دست آن رها شد و یا آن را نادیده گرفت. با توجه به چنین امری است که تأکید می شود عزیزان متوجه باشند کسانی خوب زندگی می کنند که واقعیت مرگ را بشناسند و همه ی زندگی شان تلاش برای فرار از مرگ نشود.

بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَاشًا وَلَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ (علیه السلام) إِنْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَتَكَشَفُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذُّبُّ» به خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دل دارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد، چون پیادگان بر او حمله می افکندند او با شمشیر بدانان حمله می کرد و آنان از راست و چپش می گریختند چنانچه گله ی گوسفند از برابر گرگی فرار کنند.

چهره ی شفابخشی مرگ

اگر خدا را در کنار خود داشته باشیم، مرگ را به عنوان یکی از جلوه های ربوبیت خداوند در کنار زندگی می بینیم و مجموعه ی مرگ و حیات را زندگی می شناسیم با این توجه که مرگ؛ دریچه ی ورود به حیات برین و کمالات عالیه است که دنیا ظرفیت ظهور آن کمالات را ندارد و به همین جهت در چنین دیدگاهی مرگ و زندگی ضد هم نیستند تا انواع وسایل را برای نمردن و یا مرگ را به عقب انداختن بسازیم بلکه عمر انسان یک حیات طولانی است که دو چهره دارد چهره ای از آن در این دنیا ظاهر می شود و چهره ی اصلی آن مربوط به آن دنیا است. ولی متأسفانه تمدن غربی نمی گذارد که ما این گونه بیندیشیم، زیرا نگاه دینی به مرگ در سازمان فکری ما حذف شده و در نتیجه مرگ ضد زندگی قلمداد می شود و از همه مهم تر جنبه ی شفابخشی مرگ فراموش گشته است. در حالی که با مرگ و رهایی از تن، تمام بیماری ها و ضعف هایی که به جهت تن بر روح تحمیل شده بود از میان می رود و ما می مانیم با بدنی که متناسب روح است، به همان سبکی و تیز پروازی. به گفته ی مولوی:

آن جهان و راهش را پیدا بُدی

کم کسی یک لحظه در این جا بُدی

جهانِ امروز به جهت آن که در شرایطِ گریز از مرگ است، در شرایطِ عادی به سر نمی برد و لذا باید متوجه باشیم که این نوعِ زندگی، زندگیِ عادی نیست تا به انتخابِ هایی که در بسترِ چنینِ زندگیِ انجام می گیرد اطمینان کنیم. زندگیِ عادیِ آن نوع از زندگی است که مرگ و حیات در برابر افرادِ یکسان باشد و تلاش ها، بیشتر برای سالمِ زندگی کردن است و نه برای نمردن. پس آیه ی مورد بحث را ساده نگیرید که خداوند می فرماید: اگر دوستدار خدا هستید، چرا مرگ را نمی خواهید؟ چونِ زندگی ها براساسِ فرار از مرگ طراحی می شود، می توان نتیجه گرفت؛ هرکس دوست دار خدا است این همه از مرگ فرار نمی کند.

وقتی مرگ مدنظر انسان نباشد و آن را قسمت اصلیِ عمر خود به حساب نیاورد زندگیِ دنیایی را بیش از حدّ جدّی می گیرد و در نتیجه اگر در دنیا غنی شود، مغرور می گردد و اگر فقیر شود، مأیوس می شود و این نوعِ زندگی کردن در هر دو حالتِ هلاکت است. امیرالمؤمنین به یکی از صحابه ی خود

توصیه می کنند: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَ يَصِمُّ وَ يَبْكِمُّ وَ يَذِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ...»^{۲۰} دنیا را ترک کن و بدان که محبت به دنیا انسان را کور و گنگ و کر می سازد، دوستی دنیا گردن‌ها را پائین می آورد و خوار می کند، اینک از عمر باقیمانده استفاده کن و نگو فردا و یا پس فردا چنان و چنین خواهم کرد، کسانی قبل از شما بودند که هلاک شدند و رفتند، و هلاکت آن ها به خاطر فردا فردا گفتن و آرزوهای دنیایی بود.

وقتی جایگاه مرگ درست تحلیل شد می فهمیم زندگی برای خوب مردن است و ابدیتی آرام داشتن ولی اگر انسان مرگ را پایان حیات خود دانست یقیناً موفقیت ها و شکست هایش به گونه ای دیگر خواهد بود و در هر صورت با اضطراب زندگی می کند، چون به چیزی نظر انداخته که به دست آوردن آن با از دست دادن همراه است. به گفته ی حافظ:

سوداگران عالم پندار را بگو

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

انسانی که مرگ را وصل به زندگی برتر بداند و نه ختم زندگی، دیگر برای انواع مدال ها و مُدل ها و مُدها از یک طرف و برای انواع عدم موفقیت ها از طرف دیگر جایی باز نخواهد کرد چون اساساً انسانِ مرگ اندیش، معنی شکست و پیروزی اش با انسان غافل از مرگ، متفاوت است. ملاک خوشبختی و بدبختی شان با دیگران فرق دارد یکی در واقعیتی به وسعت ابدیت زندگی می کند و دیگری با خیالات و وهمیات خود به سر می برد، بعضی ها خانه ی خود را سُکنی گزیدن در عالم معنی می دانند و عده ای خانه داشتن را خوشبختی می دانند. در گذشته که هنوز فرهنگ غربی زندگی ها را تغییر نداده بود چندین خانواده در یک خانه به سر می بردند و هرکدام یک یا دو اتاق داشتند و طوری زندگی را برای خود تعریف کرده بودند که در همان زندگی محدود با مشکلات کمتری روبه رو بودند، چون روح تعاون با همدیگر به جهت ارتباط بیشتر با خالق انسان ها، فرهنگ غالب جامعه بود. امروز انسان ها دیگر تحمل زندگی در کنار همدیگر را ندارند چون راه ارتباط با آسمان معنویت را گم کرده اند و گرفتار

آرزوهای دست نیافتنی شده اند که فکر می کنند امکان به دست آوردن آن در زندگی غربی فراهم است. زندگی دنیایی را به نحو ایده آل آن می خواهند و به آن به عنوان یک گذرگاه نمی نگرند و به عبارت دیگر گذرگاه را محل ماندن ابدی پنداشته اند.

اگر مرگ در کنار زندگی انسان دیده نشود غفلت های بسیار عمیقی تمام زندگی انسان را احاطه می کند و شکست ها و موفقیت های دروغین صورتی بسیار جدی به خود می گیرد و برای فرار از شکست های وهمی و یا رسیدن به موفقیت های وهمی همه ی زندگی را چون آبی در شن زار زندگی از دست می دهد، دیگر متوجه نیست که محرومیت های دنیایی محرومیت در قسمت غیر جدی زندگی است که چندان مقدار ندارد که همه ی تصمیمات خود را با محوریت آن ها شکل دهد و لذا با رشد روز افزون طلاق روبه رو می شود که نشانه ی عدم تحمل انسان ها است به جهت جدی گرفتن قسمت های فرعی زندگی. در حالی که جنس دنیا آنچنان است که همه ی امکاناتش برای هیچ کس جمع نمی شود، ولی چون

قسمت گذرگاه زندگی ماست، دست نیافتن بر آن ما را چه
 باک!

در حدیث قدسی داریم: خداوند از این بنده ها در تعجب
 است که چیزی را که خلق نکرده است - یعنی رفاه و راحتی را-
 به دنبالش هستند که به دست آورند.

وقتی جایگاه دنیا نسبت به کلّ حیات درست دیده شد، اگر
 جوانی در این دنیا موفق به ازدواج نشد آنچنان نیست که
 احساس کند چیزی از زندگی را از دست داده است. به ما
 فرموده اند ازدواج یک امر مستحب است مثل بسیاری از امور
 مستحب دیگر که می توان یکی را جای دیگری گذاشت،
 زندگی واقعی زندگی در عالمی است فوق زمان و مکان و آن
 در ابدیت ما تحقق می یابد که اگر انسان توانست با آن درست
 برخورد کند حقیقتاً زندگی زیبایی را برای خود ایجاد کرده
 است. اگر درست به زندگی نگاه شود جایگاه مال و جاه و
 شغل و همسر و مدرک و امثال آن ها طوری پیدا می شود که
 هیچ کدام نمی تواند ملاک خوشبختی و یا بدبختی باشد.

جایگاه دنیا در آبادانی قیامت

آنچه در فضای فرهنگ مدرنیته زندگی جوانان ما را تهدید می کند و به نظر خودشان آینده شان را تیره و تار کرده است چیزی نیست جز جدی گرفتن موضوعاتی که مربوط به قسمت گذران زندگی است و هیچ کدام اصل و حقیقت زندگی را تشکیل نمی دهد و این در حقیقت از بین بردن زندگی است. فرهنگی که در کنار زندگی به مرگ نظر نداشته باشد ازدواج کردن جوانانش همان قدر مایه ی دردسر و انحراف است که ازدواج نکردنشان. چون نسبت به آبادانی قیامت کوتاهی می کنند و همه ی عمر خود را صرف درآمد بیشتر مال دنیا می کنند در حالی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ... إِنَّ لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ»^{۳۱} ای فرزندم! بدان که رزق، دو رزق است: رزقی که تو به دنبال آن هستی و رزقی که آن به دنبال تو است، رزقِ نوع دوم طوری است که اگر هم به سوی آن نروی، به سوی تو می

آید.... دنیای تو برای تو همان قدر است که قیامت را اصلاح کند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت می فرمایند رزق حقیقی تو به تو می رسد سعی کن دنیا را وسیله ی آبادانی قیامت خود قرار دهی و در همین راستا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: «إِنَّ الرِّزْقَ لَيَطَالِبُ الْعَبْدَ أَكْثَرَ مِمَّا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ»^{۲۲} رزق انسان در جستجوی اوست، بیش از آن که اجلس به دنبال اوست. و نیز از آن حضرت داریم: «لَوْ أَنَّ عَبْدًا هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ لَاتَّبَعَهُ رِزْقُهُ حَتَّى يَدْرِكَهُ كَمَا أَنَّ الْمَوْتَ يَدْرِكُهُ»^{۲۳}. اگر بنده ی خدا از رزقش فرار هم بکند، رزقش او را دنبال می کند تا به او برسد، همان طور که مرگ، انسان را دنبال می کند تا به او برسد. آیا با توجه به این نکات می توان پذیرفت که زندگی عبارت باشد از همین حرص و جوش خوردن ها؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) که راستگوترین افراد ند، می فرمایند: «رزق هرکس معلوم است، اگر بناست بمیرد

۲۲ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۶۳۰.

۲۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳ ص ۳۱.

تا آخرین لقمه ای که برایش تعیین کرده اند نخورد، نمی
میرد.»^{۲۴}

بعضی از افراد رزق خود را به حرام آلوده می کنند تا به
گمان خود زندگی خوبی داشته باشند، ولی یک روز هم زندگی
خوشی ندارند، مشکل مردم در رزقشان نیست، مشکل در
حرصشان است. اگر حرص نزنیم، آنچه را رزقمان است حتماً
به دست می آوریم و میدان را هم از دست تورم سازها می
گیریم، چراکه آن ها از نردبان حرص ما بالا می روند و با
قناعت ما زمین می خورند، قناعتی که با رویکرد به آبادانی
قیامت به دست می آید.^{۲۵}

وقتی زندگی می میرد

به هر حال بشر امروز چون مرگ را نمی بیند و فراموش
کرده است، تمام زندگی او را اضطراب فراگرفته است. تمدن
غربی تلاش کرد مرگ را بمیراند اما در پرتو چنین تفکر غلطی
تمام زندگی بشر را میراند. ابتدا باید فرهنگ مدرنیته با عهد

۲۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۸.

۲۵ - جهت بررسی جایگاه رزق انسان، به کتاب «جایگاه رزق انسان در

هستی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

غیر قدسی آن، به روشی عالمانه و دقیق بررسی شود تا بتوان انفکاک‌ی راکه بین فرهنگ مدرنیته با فرهنگ دینی هست به شکل محققانه نشان داد، زیرا روح فرهنگ مدرنیته هر جریان دینی را کهنه و مربوط به گذشته می‌داند و مسلم در صورت عهد قلبی داشتن با فرهنگ مدرنیته، هرگز نمی‌توان زندگی دینی و تمدن اسلامی را سازماندهی نمود، چون مدرنیته هر فکر و فرهنگی را که نتوانست به رنگ خود در آورد و در خود هضم کند، مطلقاً نفی می‌کند و اصلاً به عنوان یک فکر و فرهنگ به حساب نمی‌آورد. و تنها با فرهنگ مرگ اندیشی دینی می‌توان از ظلمات آن رهایی یافت.

اگر مرگ مدنظر انسان نباشد، و نفهمد که باید در ابدیت زندگی کند و حیات امروز خود را مقدمه‌ی ابدیت نداند، اگر شغل او درآمد کمی برایش حاصل کند یا س احمقانه‌ای او را فرا می‌گیرد و اگر شغل پردرآمدی داشته باشد، دچار غرور و مستی کودخانه می‌شود. در فضای زندگی غرب زده چون مرگ را نمی‌فهمیم و دوست خدا نیستیم، پیروزی و شکست هایمان و همی و دروغی است، نه پیروزی هایمان جدی است و نه شکست هایمان حقیقی، چون زندگی را وارونه می‌بینیم.

اگر با رجوع به حق مقید به دستورات دین الهی شویم و با خدا ارتباط پیدا کنیم و خدادوست شویم، زندگی‌ها به ابدیت وصل می‌شود و نه تنها دیگر مرگ در بینش و منظر ما یک دخمه‌ی تاریک نیست بلکه باغ گسترده‌ی حیات واقعی است و به اندازه‌ای که با نظر به معاد، بندگی خدا را پیشه کنیم آن باغ را آبیاری کرده و وسعت داده ایم.

در فضای غفلت از مرگِ حاصلِ فرهنگِ غربی همه‌ی تلاش‌ها آن است که ما را از خود غافل کنند، مثلاً به ما می‌گویند اگر شما یک وزنه‌ی چهارصدکیلویی را بلند کنید قهرمان جهان می‌شوید و عکستان در روزنامه چاپ می‌شود و همه برایتان کف می‌زنند! حال وقتی این موضوع را در بینشی که ابدیت را می‌بیند بنگریم، یک عمل کاملاً کودکانه و یک خودنمایی و همی به حساب می‌آید. امروزه فرهنگ خودنمایی با همان حقیقت و همی‌اش به اندازه‌ای جدی تصور می‌شود که فرهنگ مرگ اندیشی جدی تلقی نمی‌شود، غفلت از ابدیت آنچنان جای آن را گرفته که تمام فکر و ذکر بعضی‌ها آن شده که خود را روی صحنه تلویزیون بیابند و نه در ابدیت. به گفته‌ی مولوی:

این زمان پوشیده گشتی و غنی

چون از اینجا می روی چون می کنی

جان جمله علم ها این است این

که بدانم من کی ام در یوم دین

روز مرگ این حسّ تو باطل شود

نور جان داری که یار دل شود

اکثر آیات قرآن کریم در رابطه با قیامت با ما سخن می گوید و از آن جایی که قرآن برای سعادت ما نازل شده پس معلوم است که نگرش قیامتی به زندگی، انسان را به سعادت می رساند. هر وقت پای انحراف و اضمحلال فرهنگی به میان آمده، زمانی بوده که آن فرهنگ شخصیت انسان را تا ابدیت ترسیم نکرده است. غرب تحت عنوان اومانیسم یا محوریت انسان، به انسانی اصالت داد که میل و خواست خودش محور همه چیز است و نه خواست خدا و این انسان تمام عمر خود را لگدمال زندگی دنیایی اش کرد و هیچ توجهی به جنبه ی معنوی خود و حضور آن جنبه در ابدیت ننمود، به طوری که لحظه ای آسایش برای احساس حضور در آن عالم معنوی برای خود باقی نگذاشت.

آیا ما با روحیه ی غرب زدگی که پیدا کرده ایم در حال حاضر برایمان ممکن است سجده ی عمیقی انجام دهیم و از آن طریق به غیب عالم وصل شویم؟ نسبت به این که ظاهر زندگی را با انواع تجمل ها بیارائیم بیشتر حساسیم تا این که روح و قلب خود را با نور الهی منور کنیم آنچه یک روز صورت زندگی شاهانِ غافل از همه چیز را تشکیل می داده امروز صورت زندگی بسیاری از انسان ها شده است. به قول معروف «آنچه برای پدران ما تجمل بود، امروز زندگی ما را تشکیل می دهد و نام آن را پیشرفت گذاشته ایم.» زیرا حضور حالت مرگ اندیشی از قلب ها به حاشیه رفته است.

کمی فکر کنید این اعمالی که ما در زندگی های تجملی خود انجام می دهیم و این همه ی انرژی که برای چنین کارهایی صرف می کنیم در نگاه دینی و از چشم پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) چقدر بوج و بی معنی است، آن وقت می پرسند مرگ اندیشی چه فایده ای دارد، ملتی که مرگ را در کنار زندگی خود مزمه نکند همه ی عمرش صرف زندگی دنیایی می شود. اگر حقوقش دو برابر شد، به دنیای بیشتر نزدیک می شود و به فخر بیشتری گرفتار می شود و بیشتر به

ظاهر خود می پردازد تا نظرها را بیشتر جلب کند و دنیای بیشتری به دست آورد و عملاً بر سختی های خود افزوده است، به گفته ی مولوی:

گر چه در خشکی هزاران رنگ ها است

ماهیان را با یبوست جنگ ها است

این جهان خود حبس جان های شما است

هین روید آنجا که بستان شما است

ملتی که متوجه عالم غیب و قیامت نباشد، هر چه از طریق دنیای بیشتر بخواهد به راحتی برسد در حقیقت به سختی بیشتر می رسد. اگر انسان چشم اش را از قیامت بردارد، به اسم رفاه و آسایش، سختی و رنج برای خود فراهم کرده و سراسر زندگی را به دخمه های تنگ تو در تو تبدیل می کند. حضرت صادق (علیه السلام) می فرمایند: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ، هُمْ لَا يَفْنَى وَأَمَلٍ لَا يَدْرِكُ وَرَجَاءٍ لَا يَنَالُ»^{۲۶} هر کس دل خود را متوجه دنیا بکند قلب خود را به سه خصلت گرفتار کرده؛ به حُزنی که پایان ناپذیر است،

آرزویی که غیرقابل دسترسی است و امیدی که دست نیافتنی است.

اگر در موضوع مورد بحث با دقت کامل عنایت فرمائید به این نتیجه خواهید رسید که تمدن غربی تلاش کرد مرگ را بمیراند، اما در پرتو چنین تفکر و تلاشی تمام زندگی اش را میراند و اگر چشم ما تحت تأثیر ظاهر زندگی غربی نباشد این موضوع را به خوبی می توانیم ببینیم.

مرگ آزاردهنده

در برابر مرگ، دو نوع موضع گیری می توان داشت؛ یکی این که مرگ را بشناسیم و نه تنها آمدن آن را امری طبیعی بدانیم بلکه در کنار زندگی از آن غافل نباشیم، موضع گیری دیگر این است که دشمن مرگ شویم و طوری خود را مشغول زندگی کنیم که آمدن آن را نبینیم و با ساختن انواع سرگرمی ها از آن غافل و با ساختن اقسام وسایل بخواهیم مرگ را بمیرانیم. در هر دو حالت مرگ به سراغ ما می آید و نمی توان از آن فرار کرد، ولی در حالت دوم تمام فکر انسان ها این می شود که دیرتر بمیرند و فکر فرار از مرگ تمام حیات آن ها را

اشغال می کند که در واقع چنین فکری نسبت به مرگ خودش یک مرگ آزار دهنده است و همان بلایی که تصور می کنند با مرگ بر سرشان می آید همین حالا بر سر خود می آورند. به عبارت دیگر خواستند زندگی خوشی داشته باشند و در آن راستا به فکر فرار از مرگ افتادند، در حالی که همین فکر، زندگی بدی را برای آن ها به ارمغان آورد. بیمارستان ها مجهز به دستگاه هایی شدند که از مرگ جلوگیری کنند، قبرستان ها از کنار شهرها کیلومترها دورتر برده شدند، پیران به سرای سالمندان فرستاده شدند تا هیچ آثاری از مرگ در جلو چشمشان نباشد و فرصت بیشتری برای زندگی داشته باشند و مرگ را بمیرانند، ولی با این کارها فضایی برای خود ساختند که همچنان باید به دنبال سلامتی بدونند و دیگر فرصتی برای زندگی پیدا نکردند. سلامتی که وسیله ای برای زندگی بهتر بود، زندگی ها را مشغول خود کرد برای فرار از بیماری و یافتن سلامتی؛ و سلامتی برای زندگی، تبدیل شد به زندگی برای سلامتی.

اگر دقت بفرمائید در فرهنگ غربی که ما نیز گرفتار آن شدیم، بسیاری از بیمارستان ها و درمان گاه ها برای فرار از

مرگ ساخته شده اند در حالی که از مرگ نمی توان فرار کرد، ولی می توان چنین فکر کرد که داریم از دست مرگ فرار می کنیم. انواع دستگاه ها را ساختند به این امید که بلکه دیرتر بمیرند و بیشتر زندگی کنند، حال تمام زندگی شان این شده که دیرتر بمیرند. اسلحه های مخوف ساختند تا دشمنان خود را سرکوب کنند و بیشتر بمانند، حال همان اسلحه ها بالای جانشان شده و زندگی شان را تهدید می کند و لذا به ساختن اسلحه های مخوف تری روی آوردند و باز در چنگال اسلحه های مخوف تر تلاش می کنند چگونه با اسلحه ای مخوف تر از قبل، از دست اسلحه های قبلی رها شوند.

در روایت داریم که «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ وَ هَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ الْكَثِيرَةِ»^{۲۷} هرکس بسیار به یاد مرگ باشد به اندک چیزی خوشنود می شود و بیشتر مشکلات زندگی بر او آسان می گردد. بر همین مبنا است که یاد مرگ انسان را گرفتار پیچیدگی های زندگی نمی کند.

در اسلام توصیه شده است که باید مواظب باشیم یاد مرگ از جامعه بیرون نرود تا تمام تلاش آدمیان در رابطه با

قیامتشان باشد و این همان معنای «قربة الى الله» بودنِ کارها است و امام صادق (علیه السلام) در همین رابطه می فرماید: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ»؛^{۲۸} هر کس زیاد به یاد مرگ باشد خدا او را دوست خواهد داشت، چون یاد مرگ موجب قرب الهی می شود.

تنها موجودِ مرگ اندیش

تنها موجودی که مرگ خود را می فهمد انسان است، حیوانات، غریزه ی فرار از خطر دارند، ولی مرگ را نمی فهمند، انسان تنها موجودی است که می تواند مرگ خود را تصور کند و حتی اگر بصیر و عمیق شود می تواند بعد از مرگ خود را نیز بفهمد، به همین جهت سخن پیامبران را می فهمد و شکی ندارد که با مرگِ بدن، زنده تر خواهد بود و قرآن نیز بر روی این مطلب تأکید فراوانی دارد و می فرماید: دار آخرت سراسر حیات است، ای کاش مردم متوجه چنین امری بودند «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ

الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛^{۲۹} این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است ای کاش می دانستند.

اگر آدمی تنها موجود مرگ اندیش است، حال اگر خود را نسبت به مرگ به فراموشی زد، ناخودآگاه در افقی از حیات قرار می گیرد که بُعد حیوانی اش بر روح و روان او غلبه می کند و در انتخاب هایش تأثیر اساسی می گذارد به طوری که دیگر در فهم بعضی از ابعاد روحانی به کلی ناتوان می شود.

اگر در شخصیت افرادی که مرگ را جزء زندگی خود نمی دانند کاوش نمائیم، هر چند قبول دارند که روزی می میرند، ولی میل و گرایش هایشان گرایش های متعالی نیست و غرایزشان در کنترل روح انسانی آن ها نمی باشد، به این معنی که غضبشان، غضب حیوانی است، شهوتشان همچون شهوت حیوان زندگی آن ها را در اختیار گرفته است، ناخودآگاه نوع زندگی و میل هایشان طوری است که در کنترل عقل معنوی و روح قدسی قرار ندارد.

اگر از منظر عقل قدسی به آنچه امروز در جهان غرب زده می‌گذرد بنگریم به خوبی می‌پذیریم که شهوترانی امروز دنیا به هیچ وجه طبیعی نیست، چون نمی‌تواند ماورای شهوت و غضب، تصویری داشته باشد که آن تصور، شهوت و غضب انسان‌ها را کنترل می‌نماید، تماماً صفات حیوانی در صحنه است که این چنین عنان گسیخته عمل می‌کنند، چون روح مرگ اندیشی عنان آن صفات را در اختیار ندارد و شعور حیوانی به جای شعور انسانی در فعالیت است.

انسان‌هایی که افق شخصیت‌شان را شهوت پر کرده است به هیچ وجه آینده‌نگر نیستند، حتی آینده‌ی دنیایی‌شان را هم نمی‌توانند درست تجزیه و تحلیل کنند، عموماً گرفتار آینده‌نگری‌های وهمی هستند. یک خانم بدحجاب که زیبایی‌های خود را به نامحرمان می‌نمایاند می‌فهمد به طور طبیعی همسرش به او بدبین می‌شود، ولی نمی‌تواند رابطه‌ی این خودنمودن‌ها را به دعوای با همسر و طلاق‌ی که پیش می‌آید ربط دهد، به این معنی که نمی‌تواند آینده‌ای را که با این خودنمودن‌ها در پیش است به کارهای امروزی خود وصل نماید. این مادر نمی‌تواند بدحجابی امروز دخترش را به

ناسازگاری فردای آن دختر با همسرش متصل کند، مانند حیوانات که نمی توانند آینده را درست تجزیه و تحلیل نماید، چون واقعی بودن ارتباطِ حال با آینده را درک نمی کنند. بر عکسِ انسانِ مؤمن که با آن وسعت بینش الهی که پیدا می کند، حتی می تواند رابطه ی امروز خود را با قیامت و ابدیت خود درک کند و نه تنها قیامت را نزدیک می بیند بلکه همین حالا اعمال خود را در قیامت ارزیابی می کند و چون از یاد مرگ غفلت نکرده همراه ارزیابی کار هایش تا ابدیتِ خود وسعت دارد.

چنان که عرض شد پیامبران آمدند تا ما را مرگ اندیش کنند. مولوی در مثنوی داستان دعوی مردم با پیامبران را ذکر می کند:

مردم به پیامبران می گفتند ما راحت زندگی می کردیم، می خوردیم و خوش بودیم بدون نگرانی از آینده، شما آمدید ما را از آینده نگران کردید.

طوطی نقل و شکر بودیم ما

مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

ما مرغ مرگ اندیش نبودیم تا نگران آینده باشیم، اصلاً آینده را نمی فهمیدیم، طوطی نقل و شکر بودیم، مثل حیوانات، ولی شما ما را متوجه ی آینده ی کارهایمان کردید و عیش امروزمان را نقض کردید.

اهل دنیا حاضرند تا نیمه شب بیدار باشند و مشغول بیهودگی، بدون آن که نگران نماز صبح شان باشند، چون توجه به نماز صبح یعنی مرگ اندیشی، یعنی به عالمی فوق این زندگی معمولی نظر کردن و برای بعد از این دنیا خود را آماده نمودن و این با عیاشی و غفلت سازگاری ندارد.

زیرک ترین مردم

از پیامبر (صلی الله علیه وآله) - یعنی از داناترین انسان در هستی - می پرسند: باهوش ترین مردم کیست؟ حضرت فرمودند: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا»؛^{۳۰} باهوش ترین و زیرک ترین مردم کسی است که بسیار یاد مرگ است و بیشترین آمادگی را برای مرگ دارد. می توان گفت: جامعه ای که مرگ و قیامت انسان ها را به آن ها متذکر

می شود، جامعه ی حقیقی است و هرگز گرفتار بحران نمی شود و جامعه ای که مرگ انسان ها را از یاد آن ها ببرد، جامعه ی وهمی و دروغی است و همواره در بحران ها زندگی می کند.

با توجه به سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می توان جایگاه تمدن حاکم بر غرب را ارزیابی کرد و فرهنگ غفلت از مرگ حاکم بر آن فرهنگ را نشانه ی بی خردی آن فرهنگ دانست و آثار آن تمدن را نیز باید بر اساس همین نگاه ارزیابی نمود. ممکن است به جهت غلبه ی فرهنگ غربی بر روح و روان ما تصور شود سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) با واقعیت جامعه ی امروز منطبق نیست ولی عنایت داشته باشید پیامبران (علیهم السلام) از حقیقت زندگی و سنت جاری در عالم سخن می گویند، آیا باید زندگی خود را مطابق سنت های جاری در عالم نمود و یا گمان کنیم می توان مخالف سنت های ثابت و جاری در عالم عمل کرد بدون آن که دچار بحران های گوناگون شویم؟ آیا باید از پیامبر (صلی الله علیه وآله) پیروی کرد با آن درک عمیقی که از ظرائف موجود در عالم هستی دارند، یا از تمدن جدید که بسیاری از حقایق عالم

را نادیده گرفته و بشر را مشغول ناکجاآباد کرده است؟ طبیعی است که باید هر فرهنگی که بخواهد نگاه دینی به عالم را از منظر زندگی جامعه به حاشیه برد دشمن انسانیت به حساب آورد، زیرا جامعه را به اموری مشغول می کند که هیچ نقشی در سعادت حقیقی آن ندارد. با توجه به این نکته است که باید تأکید کنیم وظیفه ی هر انسانی است که جامعه را با دین هماهنگ کند، نه این که دین را هماهنگ فرهنگی نماید که به کلی از ابدیت انسان چشم پوشیده است. با توجه به این امر تأکید می شود نباید به این فکر رفت که چون دین با شرایط موجود نمی خواند، پس دین را رها کنیم، از خود بیرسیم چه فکر و فرهنگی شرایط موجود را به این شکل در آورد، جز غفلت از حقایق ابدی عالم؟ باید از غفلت ها بیرون آمد یا غفلت ها را ادامه داد؟

مرگ برای انسان های زیرک یک امر عادی نیست که به راحتی از آن بگذرند بلکه بر روی آن به نحو کامل تأمل و دقت دارند و زندگی خود را با آن هماهنگ کرده اند، در حالی که آدم های عادی برای مرگ جایی در زندگی خود باز نکرده اند مثل بعضی از غسال ها که هر روز مرده ی جدیدی می

شویند ولی عبرت نمی گیرند، در حالی که انسان زیرک از دیدن یک مرده بیدار می شود و متوجه مرگ خود می گردد. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ملاک زیرکی و عدم زیرکی را در نوع برخورد انسان ها نسبت به مرگ مشخص می کنند، و زیرکی تمدن ها نیز باید با نوع رویکرد آن ها نسبت به مرگ سنجیده شود. جامعه ای که مرگ اندیش است طالب حاکمیت علی (علیه السلام) است و جامعه ای که از مرگ غافل است از علی (علیه السلام) خسته می شود چون آن حضرت متذکر عالمی است بسیار بلند مرتبه تر نسبت به عالمی که معاویه متذکر آن است.

وقتی جامعه ی انسان ها به فرهنگ و تمدن صحیحی دست می یابد که از سرگرمی ها خود را خلاص کرده و به افقی بالاتر از آن ها نظر کنند، فرهنگ سرگرمی عین بی فرهنگی است، در آن جامعه بین افراد جامعه و حقایق نورانی و پایدار عالم، حجاب ایجاد می شود و لذا طالب عالم برتر نیستند، عالم برتری که مرگ دروازه ی ورود به آن است. به همین جهت خداوند فرهنگ یهودی گری را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ

مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛^{۳۱} ای یهودیان! اگر مدعی خدادوستی هستید و فقط خود را ملّتی ارزشمند و الهی می دانید، مرگ طلب و مرگ اندیش باشید و چون در اعمال و رفتارتان چنین چیزی مشاهده نمی شود ادعای الهی بودن، یک ادعای بدون دلیل است. این آیه نوع نگاه ما را در ارزیابی جوامع و تمدن ها تصحیح می کند تا تمدن حقیقی را در فرهنگی جستجو کنیم که انسان ها را به عالم غیب و قیامت متصل می گرداند.

برکات یاد معاد

یاد مرگ، پذیرش سختی های دنیا را آسان می کند، زندگی در دنیا سخت است و سختی هایی به همراه دارد. ولی باید با یاد مرگ از آن ها گذر نمود و خود را در افقی برتر به نظاره نشست. کسی که همه ی حیات خود را متوقف در دنیا کرد، سختی های دنیا او را از پای درمی آورد و در روبه روشن شدن با هر سختی، گویا همه ی حیات او به لرزه می افتد، به عنوان مثال: کسی که شغل مناسبی به دست نیاورد، اگر زندگی

خود را محدود به دنیا کرد همه ی هستی خود را هیچ می پندارد، ولی کسی که به یاد مرگ باشد، و زندگی حقیقی را در افقی دیگر جستجو می کند، حتی اگر بعد از این که تمام تلاش خود را انجام داد و شغل مناسب و زندگی و خانه و همسر و فرزندی هم پیدا نکرد، حیات خود را پوچ و بیهوده و شکست خورده نمی بیند.

با توجه به امر فوق عرض می کنم تمدن غربی مصیبت هایی برای بشر پیش آورد که قبلاً چنین مصیبت هایی در جوامع سابقه نداشت و اگر سختی هایی بود که مسلم بود، مصیبت به حساب نمی آمد، چون زندگی را در عالمی بالاتر از دنیا جستجو می کرد. وقتی یاد قیامت از بشر گرفته شد همه ی بهره های مفید زندگی از او گرفته شد، این انسان در هر صورت هنر زندگی کردن را از دست می دهد، چون هنر مردن را از دست داده است. در بحران اقتصادی که در آمریکا پدید آمد یک آقای مهندسی خودش و همسر و دو فرزندش را کشت. آیا از این مسئله باید ساده گذشت؟ چرا آن آقا زندگی را آنقدر تنگ و تاریک دید. چرا در دنیای امروز عده ای از جوانانی که بیکار می شوند، خودکشی می کنند یا لایبالی گری

و بی خیالی پیشه می نمایند؟ چون بعد از چندین سال درس خواندن و مهندس شدن می بیند کاری به دست نیاورده و تمام زندگی اش هم این است که کاری به دست آورد، ولی اگر اصل زندگی را در رابطه با اُنس با خدا و زندگی در ابدیت ببیند، متوجه می شود اولاً: خالق او رزق او را حتماً به او می رساند، ثانیاً: با از دست دادن شغل، اصل حیات را از دست نداده است.

علت سخت شدن مرگ

روح هر انسان یک حقیقت مجرد و غیرمادی است که هر چه به عالم ماده نزدیک شود از حقیقت خود فاصله می گیرد. در حالت رفاه، تعلق و توجه روح به بدن و دنیا بسیار زیادتر است، به گونه ای که خود را محدود به دنیا حس می کند. سختی های جهت دار که برای آزاد نگه داشتن روح از امور دنیایی است می تواند از این تعلق و توجه بکاهد و انسان را متوجه عالم غیب کرده و وصل به آن عالم نماید و او را به حضور قلب برساند، در این راستا است که گفته اند: اگر می خواهید ابعاد معنوی نفس تان قوی شود، باید از سختی ها

نترسید و اگر می خواهید از سختی ها نهراسید، باید توجه به قیامت و زندگی در فضای معنوی آن عالم دائماً مدّ نظر انسان باشد. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرمایند: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ».^{۳۲} من از دو چیز بر شما بیم دارم: پیروی از هوس، و آرزوی دراز. اما پیروی از هوس مانع از ارتباط با حقّ است، و آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می برد.

شاید با مقدماتی که گذشت پذیرفته باشید که چرا تأکید می شود رفاه و آرزوهای بلند دنیایی، مرگ را سخت تر می کند و تعلق نفس به بدن را محکم تر می نماید، زیرا مرگ عبارت است از آن که تعلق روح به بدن و امور جسمانی تمام شود. حال اگر مرگ کسی از نظر طبیعی فرا برسد، ولی آن شخص تمام عمر خود را صرف راحتی و خوشی بدنش کرده باشد از یک طرف روح او علاقه ی بسیار به بدنش دارد و از طرف دیگر باید آن روح به طور طبیعی و تکوینی از بدن جدا شود، آن وقت است که فشار جانکاهی را باید تحمل کند، مثل این

که در دریا سوار کشتی شده اید و ساعتان که بسیار به آن علاقه دارید به داخل دریا می افتد، از آن طرف چاره ای جز برگشتن به ساحل و رهاکردن ساعت ندارید، از طرف دیگر دلتان با ساعت و در گرو تعلق به آن است. حال اگر به بدننای خیلی تعلق داشته باشید و به آن سختی نداده باشید، وقتی که باید از آن جدا شوید بسیار سخت است، اما اگر مرگ در کنار زندگی و رفیق ما بود، همچنان که روح به صورت تکوینی آماده می شود که آرام آرام بدن را رها کند، شما هم به صورتی انتخابی در همان راه قدم می گذارید و این می شود هنر مردن، و در «هنر مردن» است که هنر درست زندگی کردن نهفته است و لذا می خواهیم بگوییم:

انبیاء را حق بسیار است از آن

که خبر دادند از پایانمان

انبیاء(علیهم السلام) از آن جهت که نگذاشتند از مرگ

غافل شویم حق بسیاری بر گردن ما دارند.

آنچه تا این جا گفته شد، مطالب مختصری بود در موضوع

«مرگ اندیشی» که زوایای دیگر آن باید در وقت دیگری

مورد بررسی قرار گیرد.^{۳۳} در پایان باز توجه فرمایید به آیاتی که می فرماید: «ای یهود! اگر واقعاً متدین و دوست خدایید، باید مرگ را بپذیرید و آرزوی مرگ کنید» یعنی تمدن ضد مرگ و همراه با غفلت از مرگ را دامن نزنید، بعد می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛^{۳۴} ای پیامبر! این ها مرگ را نمی خواهند، چون محور روحشان زندگی دنیایی شده است و لذا ظالم اند و خداوند به ظالمان آگاه است. در ادامه ی آیه می فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛^{۳۵} آن مرگی که شما از آن فرار می کنید به سراغتان می آید و ملاقاتتان می کند و شما را به طرف خدا می کشاند، آن وقت با حاصل حیاتتان و آنچه کردید روبه رویتان می کند.

۳۳ - جهت تعمیق بیشتر در موضوع مرگ اندیشی به جلد دوم کتاب

«فرزندم؛ این چنین باید بود» مراجعه فرمائید.

۳۴ - سوره ی جمعه، آیه ی ۷.

۳۵ - سوره ی جمعه، آیه ی ۸.

پس همه ی حرف آیات فوق را در این جمله باید جستجو کنید که؛ «چشم از مرگ برداشتن، مرگ را از بین نمی برد، بلکه بدمردن و بد روبه روشن شدن با خدا را به همراه دارد.»

بیماری ها و سختی ها، آینه ی درست نگاه کردن به مرگ است و آن ها رسولان خداونداند جهت تذکر به مرگ، و هرکس سختی ها و بیماری ها را رسول الهی ببیند که آمده اند تا مرگ را در مذاق ما شیرین کنند، دیگر چهره ی مرگ برایش همچون کابوسی ترسناک نخواهد بود و زندگی او بازیچه ی فرار از مرگ نمی گردد. گفت:

جزو مرگ آر گشت شیرین مر ترا

دان که شیرین می کند کل را خدا

دردها از مرگ می آید رسول

از رسولش رومگردان ای فضول

باید به تمدنی اندیشید که بتواند «هنر مردن» را به بشریت باز گرداند.

«وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین

بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی «رحمة الله عليه»

الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی «رحمة الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

غرر الحکم و درر الکلم

تفسیر علی بن ابراهیم

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

معادشناسی، آیت الله حسینی تهرانی

توحید صدوق

إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن ديلمی

وسائل الشیعه، شیخ حرّعاملی

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید

علل الشرائع، شیخ صدوق

چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی، طاهرزاده

مستدرک الوسائل، محدث نوری

سیطره ی کمیت، رنه گنون

الارشاد، شیخ مفید

کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق
 عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، شیخ صدوق
 اسفار اربعه، ملا صدرا
 نهج الفصاحة، مجموعه ی کلمات قصار حضرت رسول(صلی الله علیه
 وآله)،

الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی
 گزینش تکنولوژی از دریچه ی بینش توحیدی، طاهرزاده
 الخصال، شیخ صدوق
 قتل عام در پزشکی، ایوان ایلچ

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین (علیه السلام)
- فرزندان این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن «علیهما السلام»، نهج البلاغه، نامه ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف)
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلة القدری فاطمه (سلام الله علیها)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم

- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون رفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت های فرهنگی پوچ می شود
- صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله)؛ عامل قدسی شدن
- روح
- زن، آن گونه که باید باشد
- خطر مادی شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی